چپگرد

نویسنده: زینب سادات تقی‌زاده
متولد: ۶۳ خراسان رضوی
خلاصه داستان: اینجا از خواب و خیال و رویا هیچ خبری نیست.

اگر قصد همراهی با راوی بی‌نام و نشان این کتاب را دارید بهتر است قید همه راحتی‌ها و افکار مخملی‌تان را بزنید و از همین حالا خودتان را سرگشته و اسیر، میان برهوتی از ماجراهای سخت و سهمگین بدانید.

به خودتان بستگی دارد چقدر با او همراه باشید. به هر حال او از آن دسته آدم‌هایی است که خسته نمی‌شوند.

گاهی جسور و بی‌باک می‌شود گاهی خجالتی و کم حرف و گاه مهربان و دست و دلباز.

آنقدر دست و دلباز که ممکن است همه پس اندازش را خرج رفاقتش کند.

همه چیز را خوب می‌بیند و خوب می‌شنود و خوب تحلیل می‌کند و از دل ماجراهایی به ظاهر معمولی، با شیرین زبانی و طنز، مجبورتان می‌کند بخندید...

خرده رازهایی کوچک مثل گرهی بزرگ و چسبنده به افکارش و تمایلاتش، چنگ انداخته و تا آخر داستان بارها به همین بهانه، به اعتقادات و انتظارات از این دنیا و آدم‌هایش آنچنان حمله می‌کند که چاره‌ای جز فرار باقی نمی‌گذارد و گاه همه چیز را زیر سؤال‌ها و درخواست‌هایش خرد و خمیر می‌کند و دوباره با همان شیرین‌زبانی و اسباب طنز، پرده از ماجرایی دیگر برمی‌دارد، اما همه چیز با طنز به پایان نمی‌رسد گو این که در پشت این ظاهر شیرین، حقیقتی تراژیک و تلخ انتظارش را می‌کشد...



پنجره‌ای به سمت دیوار



نویسنده: سید مرتضی امیری
متولد: ۸۲ تهران

تمام گذشته‌ام را از یاد برده‌ام و چند سالی است که بدون هیچ هویتی در تیمارستان زندگی می‌کنم. از پرستارها گرفته تا دکترها، هرکدامشان به نحوی با من بد رفتار می‌کنند و هرگز سخنی از گذشته من نمی‌زنند. چندین روز است که با دکتری بدخلق در اتاقی خاک گرفته ملاقات دارم و در این مدت هیچ چیز از گذشته به یاد نیاوردم تا این که امروز برای اولین بار با دکتری جدید مواجه شدم که او از تمام گذشته من آگاه بود و مرا آرمان صدا می‌کرد. با کمک‌های او و تلاش‌های بسیار من، بخشی از گذشته‌ام به خاطرم آمد و فهمیدم که دلیل بد رفتاری پرستاها هرگز من نبودم بلکه برادرم، سبحان بود. فردی که دچار بازی قدرت شده و دیگر نمی‌گذاشت هیچ دارویی وارد هیچ تیمارستان یا بیمارستانی شود تا مبادا از آن درآمد سرشارشان تنها بخش کوچکی صرف افراد بی‌بضاعت شود. در پی متهم کردن برادرم از تیمارستان خارج شدم و به خانه قبلی‌ام بازگشتم که با پسرعمویم متین روبه‌رو شدم. می‌گفت: چند سالی می‌شود که در پی متهم کردن برادرم است و در این میان با مشکلات زیادی مواجه شده، اما اکنون مدارک زیادی برای متهم کردن او دارد. پس از چندین روز زندگی با متین در آن خانه قدیمی، متوجه مدارکی شدم که در آن اثبات می‌کرد متین نیز همکار و مشاور برادرم بود و هرگز قصد کمک به مرا نداشته. بعد از گذشت چند روز تمام مدارک را جمع کردم که ناگهان متوجه شدم متین از این ماجرا خبر دار شده و قصد دارد مرا به قتل برساند. زمانی که قصد خارج شدن از خانه را داشتم متین در داخل حیاط با چاقویی بزرگ به سمت من حمله‌ور شد که ناگهان با زمین برخورد کرد و چاقو در شکمش فرورفت. به سرعت از خانه خارج شدم و به سمت کلانتری رفتم. زمانی که وارد ساختمان بزرگ کلانتری شدم، تمام مدارک را تحویل سرهنگی دادم و گفتم که متین پسرعمویم در داخل خانه ما کشته شده است. پس از بازرسی خانه‌مان آنها مرا در سلولی زندانی کردند و بعد...

سفید



نویسنده: علی جلائی
متولد: ۶۰، تهران
خلاصه داستان: رضا و شادی به خاطر نزدیکی محل کارشان با همدیگر آشنا می‌شوند. این آشنایی و دوستی سه سال ادامه پیدا می‌کند و در نهایت به زندگی مشترک آنها منجر می‌گردد، زندگی مشترکی که خارج از عرف جامعه است، چون شادی حاضر به ازدواج معمول و رسمی نیست و براساس عقاید فمینیستی تندروانه خود، ازدواج را عامل محدودیت زن در اجتماع می‌داند. رضا علی‌رغم میل باطنیش، در اثر علاقه ایجاد شده و با امید به اصلاح نظر شادی در آینده، به پیشنهاد شادی مبنی بر ازدواج سفید تن می‌دهد. وجود نگاه متفاوت رضا و شادی به زندگی و تفاوت استانداردهای فکری این دو نفر موجب بروز مشکلات مختلفی در زندگی مشترکشان می‌شود که عمدتا حول مساله آزادیخواهی بیش از حد شادی و غیرتی بودن رضا می‌گردد. مسائلی مانند دید اجتماع به چنین ازدواجی نیز مزید بر علت گردیده و کار را به جایی می‌رساند که شادی تصمیم به جدایی از رضا می‌گیرد، اما در همین زمان دو اتفاق، قضیه جدایی را تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهد؛ اول مرگ دوست صمیمی رضا به نام سیامک و دوم باردار شدن شادی!
مرگ سیامک رضا را افسرده می‌کند و شادی در تصمیم خود مبنی بر جدایی مصمم‌تر می‌شود و تصمیم می‌گیرد با سقط جنین، خودش را از این رابطه برهاند. امری که باعث می‌شود این رابطه نصفه و نیمه به طور کامل گسسته شود.

آگهی مفقودی
برگ سبز خودرو پراید مدل ۱۳۸۰ به شماره پلاک ۱۵ و ۴۸۶ ایران ۱۵، شماره موتور ۰۰۲۳۷۲۹۹ و شماره شاسی S1412280708712 رنگ سفید به نام جلال گلزارنیا مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می‌باشد.

تعدادی راننده وانت
و کمک راننده نیازمندیم
(دیپلمه- محدوده کهریزک)
۰۹۳۸۵۲۴۱۹۶۸